



بررسی تطبیقی - موضوعی ساختار واژگان در گویش یزدی^۱

صدیقه رمضانخانی^۲

دانشجوی دکتری پژوهش محور زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد، ایران

محمود صادق زاده^۳ (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران

چکیده

زبان یزدی یکی از شاخص‌ترین گویش‌های مرکزی ایران به‌شمار می‌رود که به دلیل شرایط اقلیمی و فرهنگی ویژه اش کمتر دچار دگرگونی شده است و هنوز نشانه‌های کهنگی و دیرینگی زبانی در آن وجود دارد. در این پژوهش به شیوه‌ی توصیفی، تحلیلی و اسنادی و تعلیلی بر مبنای تطبیقی - موضوعی استفاده شده است. بنابراین ابتدا به موقعیت مکانی و شرایط اقلیمی، جایگاه و اصلی‌ترین ویژگی‌های ساختار آوایی و دستوری زبان یزدی توجه شده است. بعد از این به مهم‌ترین واژگان زبان یادشده در موضوعات مختلفی همچون: اصطلاحات رایج، ابزارها، اسامی گیاهان و جانوران و غیره طبقه‌بندی و سپس دگرگونی‌های آوایی و معنایی و ریشه‌شناسی آن‌ها در مقایسه با زبان‌های ایران باستان و فارسی میانه بررسی شده است. پیشینه‌ی بسیاری از واژگان یزدی، مانند: آسر

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری پژوهش محور زبان و ادبیات فارسی با عنوان: تحلیل و بررسی لغات و تعبیرات زبان یزدی است.

تاریخ پذیرش: ۹۸/۷/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۹

۲. framazankhani@gmail.com

۳. sadeghzadeh@iauyazd.ac.ir

(āssar): آستر، اسخ (issax): استخر، اُسا (ossa): استاد، آیاره (ayāræ) آکله (ākelæ): جذام، اسبُل (esbol): طحال و غیره را می‌توان تا دوران هند و ایرانی و حتی دوران هند و اروپایی پی‌گیری کرد.
کلیدواژه‌ها: زبان یزدی، کهنگی‌های زبانی، ریشه‌شناختی، فرآیند واجی.

۱-مقدمه

استان یزد در مرکز ایران و بین ۲۹ درجه و ۳۵ دقیقه تا ۳۳ درجه و ۲۲ دقیقه عرض شمالی و ۵۲ درجه و ۴۹ دقیقه تا ۵۶ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی زمین قرار دارد که به‌طور کامل در زمره‌ی مناطق خشک و بیابانی جهان واقع شده است. یزد از جنوب حدود ۶ درجه تا مدار رأس السرطان فاصله دارد. از طرف دیگر این دیار در نیمکره شرقی و بین نصف النهار ۵۵° و ۵۲° و ۲۷° و ۵۶° قرار دارد که گستردگی آن در جهت غرب و شرق حدود ۴ درجه است که با این حساب پهنای استان یزد حدوداً ۴۵۰ کیلومتر خواهد بود. این استان به علت واقع شدن در واحد طبیعی بیابان مرکزی ایران، در محدوده بیابانی و گرم و خشک دنیا واقع شده است و همین امر سبب شده که استان یزد به دلیل موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای که در مرکز ایران دارد در طول تاریخ همواره به دور از بحران‌ها و درگیری‌ها و تداخل فرهنگی قرار گیرد. این استان که در کمربند خشک و نیمه خشک نیم کره شمالی قرار گرفته است با همه کمبودهای طبیعی، به منزله پلی ارتباطی بین مناطق شمالی و جنوبی کشور به حساب می‌آید. این استان از سمت شمال به استان اصفهان (شهرستان نائین)، از سمت شمال شرق به استان خراسان (شهرستان طبس)، از سمت جنوب به استان‌های کرمان و فارس (شهرستان آبادیه در فارس)، از سمت شرق به خراسان و کرمان (زرنند در کرمان، طبس در خراسان) و از سمت مغرب به استان اصفهان (شهرستان اصفهان) مرتبط است. استان یزد به سبب موقعیت جغرافیایی‌اش در فلات مرکزی ایران، دارای آب و هوای اقلیمی گرم و خشک بیابانی است؛ اما شرایط محلی، پاره‌ای دگرگونی‌های موردی در آن پدید آورده است. از یک سو ارتفاعات شیرکوه (با قله ۴۰۷۵ متری) تا شعاع وسیعی از منطقه را تحت تأثیر عوامل مثبت خود قرار می‌دهد، به گونه‌ای که در دره‌ها و کوهپایه‌های آن هوا نسبتاً ملایم و دارای

ویژگی‌های بیلابقی است. اما از سوی دیگر در مرکز و شرق استان وجود کویرهای نمک و دشت‌های وسیع لخت و عریان بر میزان درجه خشکی شرایط کویری افزوده است.

۱-۱- گویش‌های مرکزی

از منظر زبانی نیز شهر یزد مانند اقلیم و طبیعتش در زمره گویش‌های مرکزی ایران قرار دارد. گویش‌های مرکزی ایران به‌طور کلی به چهار گروه تقسیم شده‌اند که عبارتند از: گویش‌های شمال‌غربی، (در محدوده جاده قم تا اصفهان)، گویش‌های شمال‌شرقی (حوالی کاشان و نطنز)، گویش‌های جنوب‌غربی (پیرامون اصفهان) و گویش‌های جنوب شرقی که شهر یزد در این تقسیم‌بندی در دسته اخیر قرار دارد و به‌طور کلی گویش‌های مرکزی شاخه جنوب شرقی عبارتند از: گویش‌های قدیم یزد و کرمان که اکنون زرتشتیان به آن‌ها سخن می‌گویند که می‌بایست به آن‌ها گویش کلیمیان یزد و کرمان و نیز گویش نائینی و انارکی و نیز اردستانی را هم افزود (لکوک، ۱۳۸۷: ۲/۵۱۸).

۱-۲- گویش و گویش‌وران یزدی

مردم یزد به زبان فارسی رایج با پاره‌ای ویژگی‌های آوایی و لهجه‌ای سخن می‌گویند و بسیاری از واژه‌ها و ترکیبات زیبای زبان فارسی را در گویش خود حفظ کرده‌اند. البته در استان یزد برخی ویژگی‌های لهجه‌ای میان شهرستان‌های استان محسوس است، اما زردشتیان در میان خود هنوز به زبان نیاکانشان سخن می‌گویند و به‌خصوص مراسم مذهبی خود را با این زبان انجام می‌دهند. زبان یزدی در زمره زبان‌های مرکزی دسته باختری یا گویش‌های جنوب‌شرقی به‌شمار می‌رود که در بخش باختری فلات ایران تا حدود مرزهای عراق رواج دارد. نکته قابل ذکر این است که در بیشتر گویش‌های مرکزی از جمله در استان یزد آثار دیرینگی واژگان دیده می‌شود که آمیختگی کمتری با زبان عربی داشته‌اند (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۴۸). بسیاری از واژگان این گویش - که هم اکنون بر زبان گویشوران آن جاری است - در زبان‌های کهن ایرانی و حتی اقوام آریایی پیش از مهاجرت از خاستگاه نخستین ریشه دارد. این گویش با وجود آنکه، در طول حیات دیرپای خویش، واژگانی را از زبان‌ها و گویش‌های

پیرامون خود و زبان‌های رسمی کشور در ادوار سه گانه تاریخی و حتی زبان‌های بیگانه دریافت کرده است؛ اما این واژگان تازه وارد نه تنها نتوانسته‌اند بر ساختار منسجم و مقاوم آن از جهت داشتن واژگان کهن و نیز از جهت دستوری تاثیر بگذارند؛ بلکه گاه از لحاظ آوایی و ساختاری، ویژگی‌های این گویش را نیز پذیرفته‌اند.

۱-۳- ساختمان گویش یزدی

از منظر آواشناسی می‌توان مصوت‌های گویش یزدی را این گونه برشمرد (a.ā.e.i.o.u)، همخوان‌ها در این گویش همان همخوان‌های زبان فارسی است با در نظر گرفتن این امر که در گویش یزد همخوان (w) نیز وجود دارد. از نظر صرفی، در گویش یزدی جنس دستوری برای اسامی و صفت‌ها وجود ندارد؛ اما این گویش در بردارنده‌ی پسوندهای متعددی است که به وسیله آن‌ها شمار جمع ساخته می‌شود (wačā-hú) به معنی بچه‌ها، پسوند نکره‌ساز در این گویش (-i) است. همچنین پسوند اشاره در اسامی (-e) است. نیز استفاده از کسره اضافه در این گویش رایج است که به پیروی از زبان فارسی است.

ضمایر شخصی منفصل در زبان یزدی عبارتند از:

جمع			مفرد		
īye	šmu	mu	in	ta	me

ضمایر متصل نیز در این زبان به قرار زیر هستند:

جمع			مفرد		
-šū	-du	mu	-š	-d/-t	m

همچنین در این زبان ضمیر انعکاسی (-xa) دیده می‌شود. برخی از اعداد نیز در گویش یزدی، ویژگی‌های خاص خود را دارد؛ به عنوان مثال عدد یک در این گویش (ya) و عدد پنجاه (penji) خوانده می‌شود. افعال نیز بر پایه دو ماده فعلی قرار دارند: ۱- ماده مضارع (اخباری، التزامی، امری) ۲- ماده ماضی (ماضی و ماضی استمراری). در ساخت زمان‌های ترکیبی نیز صفت مفعولی به کار برده می‌شود. همچنین دو نوع پیشوند فعلی در گویش یزد وجود دارد:

۱- پیشوند نمود استمرار(مضارع و ماضی استمراری) که (-e) و (-a)، ۲- پیشوند نمود تام(التزامی و ماضی) که (-ve) است. شناسه‌های مضارع نیز در گویش یزدی عبارتند از:

جمع			مفرد		
<i>en</i>	<i>-it</i>	<i>-im</i>	<i>-a</i>	<i>-i</i>	<i>-e</i>

برای بررسی بیشتر در این زمینه بنگرید به: (لکوک، ۱۳۹۳: ۵۳۱-۵۳۴).

۱-۱-۱- پیشینه پژوهش: در باره پیشینه پژوهش باید اشاره داشت که مستشرقان و جهان‌گردانی که به این شهر قدم نهادند، به‌ویژه در آثار خود به‌طور پراکنده به گویش یزدی اشاره‌های کرده‌اند که در یک نگاه مختصر می‌توان از افرادی چون: ادوارد برون و یاکوب ادوارد پولاک نام برد. در قرن حاضر و به همت برخی از فرهیختگان ایران زمین از جمله: مهدی آذر یزدی، علی اکبر شریعتی، کریم کشاورز و دیگر اهالی فرهنگ پژوهش‌هایی در پیرامون این گویش صورت گرفته است که هرچند تا به دست آمدن کمال مطلوب فاصله بسیار است؛ با این حال این کوشش‌ها اقدامی بزرگ در ثبت و حفظ میراث فرهنگی و ادبی ایران به‌شمار می‌رود. مهم‌ترین اثری که تا کنون در این زمینه به نوشته شده؛ واژه‌نامه یزدی از ایرج افشار(۱۳۶۸) است که در گستره محدودی به واژه‌های یزدی پرداخته به‌ویژه از جایگاه ریشه‌شناسی بدان پرداخته است. همچنین کتابیون مزداپور(۱۳۷۴) واژه‌نامه گویش به‌دینان شهر یزد را منتشر کرده است(مسرت، ۱۳۸۴: ۱۸۲). جدیدترین بررسی و پژوهش مرتبط با گویش یزدی نیز مقاله‌ای است از لکوک (۱۳۹۳) که گویش‌های مرکزی ایران را از جمله گویش یزدی را به بررسی پرداخته است. در پژوهش حاضر کوشش شده است واژگان کهن و ریشه‌دار این گویش که در فارسی معیار منسوخ یا تغییر کرده‌اند، تحلیل و بررسی شوند؛ بدین‌منظور از روش تطبیقی- موضوعی و نیز بررسی فرآیندهای آوایی استفاده شده است. براین اساس واژگان در موضوعات مختلفی از قبیل: اصطلاحات رایج، ابزارها، اسامی گیاهان و جانوران و دیگر زمینه‌های مرتبط طبقه‌بندی و سپس دگرگونی‌های آوایی و معنایی آن‌ها

بررسی شده است. همچنین کوشش شده، صورت‌های نوشتاری کهن هریک از واژگان با توجه به گونه‌ی نوشتاری به‌جای مانده (فارسی‌میانه) تعیین و بررسی شود.

۱-۱-۲- بیان مسأله: از منظر زبانی شهر یزد به‌مانند اقلیم و طبیعتش در زمره گویش‌های مرکزی ایران قرار دارد. گویش‌های مرکزی ایران به‌طور کلی به چهار گروه تقسیم شده‌اند که عبارتند از: گویش‌های شمال‌غربی (در محدودهٔ جادهٔ قم تا اصفهان)، گویش‌های شمال‌شرقی (حوالی کاشان و نطنز)، گویش‌های جنوب‌غربی (پیرامون اصفهان) و گویش‌های جنوب‌شرقی که شهر یزد در این تقسیم‌بندی در دسته‌ی اخیر قرار دارد و به‌طور کلی گویش‌های مرکزی شاخهٔ جنوب‌شرقی عبارتند از: گویش‌های قدیم یزد و کرمان که اکنون زرتشتیان بدان سخن می‌گویند که می‌بایست به آن‌ها گویش کلیمیان یزد و کرمان و نیز گویش نائینی و انارکی و نیز اردستانی را هم افزود. (لکوک، ۱۳۸۷: ۲/۵۱۸).

با این توصیف آیا می‌توان با مطالعه دقیق سیر تاریخی واژه‌های کهن در زبان یزدی آن‌ها را از زوال و فراموشی نجات داد و آن‌ها را در زمرهٔ زبان فارسی وارد کرد و سرانجام از هجده‌های زبانی در یکی از گویش‌های محلی جلوگیری به عمل آورد.

۱-۱-۳- اهمیت و ضرورت تحقیق: با توجه به این امر که گویش یزدی از جمله شاخص‌ترین گویش‌های مرکزی ایران به‌شمار می‌رود؛ نیز با در نظر گرفتن تغییرات اندک این گویش به نسبت با دیگر گویش‌های رایج، بررسی و پژوهش پیرامون این زبان بسیار ضرورت دارد. به‌ویژه که در عصر حاضر زبان‌های کهن در اثر تأثیر زبان معیار، در معرض خطر قرار گرفته‌اند.

۱-۱-۴- روش کار: در پژوهش حاضر کوشش شده است واژگان کهن و ریشه‌دار این گویش که در فارسی معیار منسوخ یا تغییر کرده‌اند، تحلیل و بررسی شوند و بدین منظور از روش تطبیقی-موضوعی و نیز بررسی فرآیندهای آوایی استفاده شده است. بر این اساس واژگان در موضوعات مختلفی از قبیل: اصطلاحات رایج، ابزارها، اسامی گیاهان و جانوران و

دیگر زمینه‌های در پیوند با آن طبقه‌بندی شده‌اند که در این روند دگرگونی‌های آوایی و معنایی آن‌ها نیز بررسی شده است. همچنین کوشش شده، صورت‌های نوشتاری کهن هر یک از واژگان با توجه به گونه‌ی نوشتاری به‌جای مانده (فارسی‌میانه) مشخص و بررسی شوند. سرانجام باید اشاره کرد که این پژوهش بر پایه تحقیقات میدانی و اسنادی استوار است و نگارندگان نیز خود، جزو گویشورانند

۲- بحث

فرآیند آوایی در برخی از واژگان زبان یزدی: فرآیندهای آوایی همان تأثیر و تغییرات واج‌ها در برخی از بافت‌های آوایی است (مشکوه‌الدینی، ۱۳۷۴: ۱۲۹). که مواردی از قبیل ابدال، حذف و اضافه و قلب را در بر می‌گیرد.

ابدال تبدیل یک زنجیره گفتاری به زنجیره گفتاری دیگر است (حق‌شناس، ۱۳۷۸: ۱۶۰). حذف خروج صدایی از بافت صوتی و کنار نهادن آن است (مشکوه‌الدینی، ۱۳۷۴: ۱۳۷). اضافه شدن یک واحد گفتاری به زنجیره گفتار را اضافه‌گویند (حق‌شناس، ۱۳۷۸: ۱۵۹). قلب نیز تغییر جای دو همخوان بر اثر همنشینی آنان است (همان: ۱۵۶). اکنون برخی از این فرآیندها به همراه ریشه‌شناسی واژگان در زبان یزدی بررسی می‌شوند.

۱-۲- همخوان دندانی - لثوی /t/ در برخی از واژگان این گویش به همخوان لثوی /s/ (مشدد) تبدیل شده است.

۱-۱-۲ **اوسن (owessan): آبستن:** از صورت فارسی‌میانه (āpustan) و به احتمال زیاد از صورت فارسی‌باستان (ā-puēra-tanū)* به معنی دارای تنِ پسر دار. (Horn, 1893: 5) مکتزی واژه را در فارسی‌میانه (ābustan). خوانش کرده است که در فارسی‌میانه کتابی به صورت (خل‌ذصت‌ذذ) تحریر می‌شود؛ (بهار، ۱۳۴۵: ۲۲). قابل قیاس با واژه اوستایی (apuēraya). به معنی زایمان و وضع حمل. هم‌ریشه با واژه‌ی (upās) در سنسکریت به معنی رحم و زهدان. (Bartholomae, 1904: 85).

۲-۱-۲- (āssar): **آستر**: آسَر گونه گویشی واژه آستر در یزد است که فرآیند فوق در آن قابل مشاهده است. صورت فارسی میانه آستر (āstar) به معنی پهن کردن و گستردن (Horn, ۱۸۹۳: ۸۵). از ریشه ی (-star) به معنی پهن کردن و گستردن (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۵۹/۱). صورت اوستایی این واژه نیز (-star) است. (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۱۵۹۵). در سنسکریت (āstārana) به معنی بستر و فرش از همین ریشه است.

۲-۱-۳- (issax): **استخو**: از صورت اوستایی (-staxra) به معنی استوار و محکم (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۱۵۹۱). از ریشه (stēk) به معنی ایستادن و سرپا بودن (Pokorny, ۱۹۵۹: ۱۰۱۱). واژگان انگلیسی (steel) و آلمانی (stahl) به معنی فولاد با این ریشه ی باستانی مرتبط هستند. صورت فارسی میانه این واژه (staxr) با نویسه ی پهلوی کتابی **ضت ختخج** است (جلیلیان، ۱۳۸۸: ۹۹). آنگونه که مشاهده می شود، همخوان دندانی- لثوی /t/ در این واژه و در گویش مورد نظر به همخوان لثوی /s/ (مشدد) تبدیل شده است.

۲-۱-۴- (ossōxūn): **استخوان**: واژه استخوان که در گویش یزد به صورت (ossōxūn) تلفظ می شود، نمونه دیگری از قاعده فوق است. این واژه در فارسی میانه کتابی به صورت (غضت خ ققذ) آمده است (تفضلی، ۱۳۴۸: ۳۱). که به صورت (astuxān) خوانش می شده است. این واژه از منظر ریشه شناسی دارای سه جزء است. جزء نخست است (ast) که همان استخوان است و قابل قیاس است با واژه آسته (هسته) که در اوستایی نیز به صورت (ast) به معنی استخوان دیده می شود (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۲۱۱). جزء دوم «أخ» یا (ux) که معنی و مفهومش جان و نیروی حیات است که صورت اوستایی آن (ahu) است و به همان معنی که بنابر قول بنونیست واژه (astux) در اصل یعنی نیروی مادی در ارتباط با استخوان و جزء سوّم (ān) حالت جمع اضافی است که از (ānam) باستانی مشتق شده است (Horn, ۱۸۹۳: ۸۵).

۲-۱-۵- (ossā): **استاد**: واژه (ossā) گونه گویشی واژه استاد است که قاعده فوق یعنی تبدیل همخوان دندانی - لثوی /t/ به همخوان لثوی /s/ (مشدد) دیده می شود. نویسه فارسی میانه کتابی (وضت خت ذ) است (تفضلی، ۱۳۴۸: ۶۴). از صورت فارسی میانه (awestād) در اصل به معنی گماشته و مصوب (Mackenzie, ۱۹۷۱: ۱۴). از ریشه (stā) به معنی ایستادن و برپا بودن (Brandenstein, & Mayrhofer, ۱۹۶۴: ۱۴۳).

۲-۲- همخوان غنه‌ای - دندانی - واک دار /n/ در برخی از واژگان این گویش به همخوان غنه‌ای - دولبی - واک دار /m/ تبدیل شده است. تحوّل فوق نیز نمونه‌ای دیگر از فرآیند ابدال در گویش یزد به شمار می رود که برای اختصار تنها به اشاره چند نمونه از واژگان بسنده می شود:

۲-۲-۱- (bejōm): **امر به جنبیدن**: بجنب، زود باش. از مصدر جنبیدن از صورت فارسی میانه (jumb) به معنی حرکت کردن (Mackenzie, ۱۹۷۱: ۴۷). از ریشه (yu-) به معنی حرکت کردن و تکان خورد (Bailey, ۱۹۷۹: ۲۳۸). قابل قیاس با واژه ترفانی (jum) به معنی نالیدن و زاری کردن (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۹۶۴/۲). آنگونه که مشاهده می شود هر چند با در نظر گرفتن فارسی معیار در این واژه عمل قلب صورت گرفته است؛ اما ساخت واژه کهن تر از گونه فارسی است.

گویش یزد	فارسی معیار
tumbak	tunbak (تنبک)
tambal	tanbal (تنبل)
Tumbūn	tunbān (تنبان)
šambe	šanbih (شنبه)

۲-۳- همخوان دندانی - لثوی /t/ در برخی از خوشه‌های پایانی /st/ حذف شده است.

۲-۳-۱- (ābdas): **آب دست** آب دست، از لباس های قدیمی به شکل کت که بدون یقه، بلند و آستین کوتاه است. جزء نخست همان آب است، قابل قیاس با واژه (āp) در فارسی میانه، فارسی باستان و اوستایی (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/۱). هم‌ریشه با واژه سنسکریت (āp) و به همان معنی (Mayrhofer, ۱۹۸۶-۲۰۰۱: I/۸۱). همگی اشتقاق یافته از صورت هندواروپایی (*āp) به معنی آب، رود و نهر (Pokorny, ۱۹۵۹: ۱/۵۱). جزء دوم دست است که همخوان (ت) از آن در گویش مورد اشاره افتاده است. واژه دست در فارسی میانه به همین صورت (dast) خوانش می شده است (Nyberg, ۱۹۷۴: ۵۸). که از صورت فارسی باستان (dasta) آمده است (Kent, ۱۹۵۳: ۱۹۰). و صورت اوستایی آن (zasta) به همان معنی است (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۱۵۷). واژه دست در سنسکریت به صورت (hástā) خوانش می گردد (Mayrhofer, ۱۹۸۶-۲۰۰۱: II/۸۱۲).

۲-۳-۲- (pūs): **پوست**: در گویش یزدی (pūs) همان پوست است، از صورت فارسی میانه (pōst) و به همان معنی (Nyberg, ۱۹۷۴: ۳۵). با صورت نوشتاری (لذضت ذ) در فارسی میانه کتابی (بهار، ۱۳۴۵: ۱۳۶). از صورت فارسی باستان (pavastā) به معنی چرم و پوست (Kent, ۱۹۵۳: ۱۹۶). اوستایی آن (pasta) و به همان معنی (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۹۰۴). قابل قیاس با واژه سنسکریت (pusta) به معنی کتاب و دست نوشته (Mayrhofer, ۱۹۸۶-۲۰۰۱: III/۳۳۱). ریشه‌ی تمامی واژگان یاد شده (-vah) به معنی پوشیدن است.

۲-۳-۳- (dūs): **دوست**: واژه دوست در فارسی میانه و فارسی نو (dōst) با نویسه فارسی میانه (کضت ذ) آمده است (تفضلی، ۱۳۴۸: ۱۵). از صورت فارسی باستان (dauštar) به معنی دوست (Kent, ۱۹۵۳: ۱۸۹). آمده است. صورت اوستایی (zaoš) به معنی پسندیدن و دوست داشتن (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۶۷۲). همگی از ریشه‌ی (dauš) به معنی دوست داشتن (Horn, ۱۸۹۳: ۱۲). نکته اینکه خوشه (št) باستانی در مواردی در فارسی میانه و نو به

خوشه (st) تبدیل می‌شود (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۳۶۹/۲). که در گویش یزدی در برخی از واژگان واج پایانی /t/ حذف می‌شود.

۲-۳-۴- (mas): **مست**: گونه گویشی واژه مست در یزد (mas) است که دچار دگرگونی بالا شده است. در فارسی میانه این واژه (mast) و به همان معنی است (Nyberg, ۱۹۷۴: ۱۴۷). این واژه در تحریر فارسی میانه کتابی (حضرت ذ) آمده است (تفضلی، ۱۳۴۸: ۲۱۶). ریشه این واژه (mad) است در مفهوم شادی و شاد شدن که در زبان سنسکریت هم به صورت اخیر (mad) دیده می‌شود (Mayrhofer, ۱۹۸۶: II/۲۹۹).

۲-۴- همخوان دندانی - لثوی /t/ در پایان برخی از واژگان حذف شده است. از دیگر نمونه‌های فرآیند حذف در گویش یزد می‌توان به مورد فوق اشاره کرد که تعدادی از واژگان در جدول زیر از نظر گذرانده می‌شود.

فارسی معیار	گویش یزد
tašt (تشت)	taš
kuluft (کلفت)	kuluf
guft (گفت)	guf
māst (ماست)	mās

۲-۵- **فرآیند اضافه**: در گویش یزد واژگانی دیده می‌شود که ساختی کهن دارند اما در مقایسه با فارسی معیار در آغاز واژه دارای همخوان اضافی هستند که به بررسی نمونه‌هایی از آن پرداخته می‌شود.

۲-۵-۱- (oštorgulū): **شتر گلو**: محل جریان آب که انحنا آن به شکل گلوی شتر است و در این حالت آب با فشار و حجم زیاد به سطح زمین فوران می‌کند. جزء نخست اشتر

دارای صورت فارسی میانه (uštur) و اوستایی (-uštra) قابل قیاس با صورت سنسکریت (-ústra) به معنی شتر یا گاومیش (۴۲۰: ۱۹۰۴, Bartholomae). جزء دوّم گلو از صورت فارسی میانه (glwk) که از ریشه (gar) به معنی فروبردن و بلعیدن آمده است (۹۲۸: ۱۸۹۳, Horn). قابل قیاس با واژه سنسکریت (-gala) و هم‌ریشه با واژه‌ی (gullet) انگلیسی و به همان معنی، این واژه از واژگان خاص در گویش یزد به‌شمار می‌رود.

۲-۵-۲) (ayārae): ایاره: ایاره، دستبند زنانه، معرب آن «یارج» و «یارق» است. شاهدی از فارسی میانه و فارسی باستان این واژه در دست نیست. با این حال از جمله واژگان کهن به‌شمار می‌رود که بی‌شک ایرانی است.

چه نازی بدین تاج گشتاسپی / بدین یاره و تخت لهراسپی

۳-۵-۲) (esunda:n): ستاندن: گونه گویشی واژه ستاندن از صورت فارسی میانه (stadan) و به همان معنی (۷۷: ۱۹۷۱, Mackenzie) که در نویسه‌های فارسی میانه کتابی با هزوارش (کض قذذتذذ) آورده شده است (تفضلی، ۱۳۴۸: ۱۵۱). از ریشه (stā) و قابل قیاس با واژه سنسکریت (stā) در معنی دزدیدن و ربودن (۷۰۹: ۱۸۹۳, Horn).

در گویش یزد گاهی یک و حتی دو همخوان به واژه اضافه می‌شود و هجای CV را به CVC و هجای CVC را به CVCC تبدیل می‌کند.

۴-۵-۲) (buz mīčakok): بزمچه یا چلپاسه: این واژه دارای دو جزء است؛ جزء نخست «بُز» نام حیوان از صورت فارسی میانه (buz) و به همان معنی (Mackenzie, ۱۹۷۱: ۲۰). صورت اوستایی (-būza) به معنی بز (۹۶۹: ۱۹۰۴, Bartholomae). به احتمال زیاد جزء دوّم «میچ» گونه گویشی واژه «میش» باشد و «ک» حرف تصغیر باشد.

۵-۵-۲) (bulxūm): خام و نیمه‌خام: به احتمال زیاد کنایه‌ای باشد از خامی و غیرقابل استفاده بودن. بُل (bul) پیشوندی به معنی بسیار و فراوان است. هم‌ریشه با واژه (buri)

اوستایی به معنی پُر و بسیار (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۹۶۹). جزء دوّم گونه گویشی واژه «خام» است از صورت فارسی میانه (xām) به همان معنی (Mackenzie, ۱۹۷۱: ۸۱). قابل قیاس با واژه سنسکریت (-āmā) به معنی خام و نپخته (Mayrhofer, ۱۹۸۶-۲۰۰۱: I/۱۷۰).
۲-۵- فرآیند قلب: در جدول زیر نمونه‌هایی از واژگان که به در زبان یزدی نسبت با فارسی معیار فرآیند قلب وجود دارد؛ قابل مشاهده است.

فارسی معیار	گویش یزد
baδr (بذر)	barδ
wabz (زنبور)	bowz
ketf (کتف)	keft

بررسی ریشه‌شناختی پاره‌ای از واژگان یزد با ساختار کهن: در این بخش تعدادی از واژگان یزدی با توجه به موضوعات مختلف آن‌ها بنابر ترتیب الفبایی بررسی و ریشه‌شناسی شده‌اند. لازم به ذکر است که دایره واژگان با ساختار کهن در گویش یزدی بسیار زیاد است. برای اختصار فقط چند مورد ذکر می‌شود.

(ārz): آرزو از صورت فارسی میانه (ārzōg) به همان معنی (Mackenzie, ۱۹۷۱: ۱۱). از ریشه (barg-) به معنی ستودن و مدح کردن آمده است؛ اما بیلی آن را از ریشه (varz) با پیشوند (ā) به معنی دوست داشتن عنوان کرده است (Bailey, ۱۹۷۹: ۴۸). ریشه پیشنهادی بیلی با زبان مورد نظر همخوان تر است. اصطلاح آرزکشیدن (ârz kæšidan) در گویش یزد به معنی آرزو داشتن است.

(āftâbæ salabčæ): آفتابه لگن: آفتابه و سلبچه (لگن). اوفتوئه سلفچه (ofto'æ salafčæ) هم می‌گویند. آف (āf) در آفتابه گونه گویشی آب است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲/۱). جزء دوّم تابه از (tāpak) فارسی میانه از ریشه (tap-) به معنی تافتن آمده است. قابل

قیاس با صورت سنسکریت (-taptaka) به معنی تابه (Monier-Williams, ۱۹۷۴: ۴۳۷). دربارهٔ جزء دوّم سلبچه (salabčæ) احتمالاً گونهٔ گویشی سلفچه (salafčæ) از کهنگی بیشتری برخوردار باشد. در این صورت دو واج (l) و (f) دچار قلب گردیده‌اند و صورت اصلی آن سفلچه (safalčæ) بوده‌است، به معنی ظرف سفالی کوچک.

(ākelæ): جذام: این واژه به احتمال زیاد در پیوند با واژهٔ فارسی میانه (ak) به معنی رنج و آسیب مرتبط باشد (Mackenzie, ۱۹۷۱: ۷). که از صورت اوستایی (-aka) به معنی درد، بیماری و ناخوشی (۴۴: ۱۹۰۴, Bartholomae). آمده‌است؛ قابل قیاس با واژه سنسکریت (-āka) به همان معنی (Mayrhofer, ۱۹۸۶-۲۰۰۱: I/۳۹).

(axowæ): دهان درّه، خمیازه: اخوئه کشیدن: دهان دره کردن، خمیازه کشیدن. این گونهٔ گویشی ریشه در واژهٔ «خواب» دارد. «الف» آغازین افزونه‌ای است که به جزء سپسین یعنی (xow) به معنی خواب افزوده شده است. از صورت فارسی میانه (xwāb) به معنی خواب (۹۵: ۱۹۷۱, Mackenzie). از ریشه‌ی (-hvap) به معنی خفتن (۴۹۵: ۱۸۹۳, Horn). قابل قیاس با واژه‌ی سنسکریت (svāpa) به همان معنی (Mayrhofer, ۱۹۸۶-۲۰۰۱: II/۷۹۱).

(isbarzæ): اسپرزه: تخم گیاهی است شبیه خاکشیر که برای خنکی و رفع گرمی مصرف می‌شود. اسپرزه. این واژه نیز از دو جزء اسبَه (isba) به معنی سگ (۸۱: ۱۹۳۷, Henning) و جزء دوّم یعنی (arza) اشتقاقی از (ərəzi) اوستایی است: به معنی تخم و خایه (۳۵۲: ۱۹۰۴, Bartholomae).

(isbal): طحال: اسپل هم گفته می‌شود. صورت فارسی میانه این واژه اسپرز (spurz) است (۷۶: ۱۹۷۱, Mackenzie). که همان معنی و مفهوم طحال دارد. از صورت اوستایی (spərəzan) و به همان معنی (۱۶۲۳: ۱۹۰۴, Bartholomae). قابل قیاس با واژه

یونانی (splēn) و انگلیسی (spleen) به معنی طحال (Skeat, ۱۹۶۸: ۵۸۹). در گونه گویشی مورد نظر تحوّل «ر» به «ل» دیده می‌شود.

(ombār): آب انبار: جزء نخست «او» یا (ow) همان گونه گویشی آب است و جزء دوّم «مبار» با سکون «م» انبار است. در این واژه دو حالت ادغام و قلب دیده می‌شود. جزء نخست (ا) مخفف «او» یا (ow) همان آب است، قابل قیاس با واژه (āp) در فارسی میانه، فارسی باستان و اوستایی (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/۱). هم‌ریشه با واژه سنسکریت (áp) و به همان معنی (Mayrhofer, ۱۹۸۶-۲۰۰۱: I/۸۱). همگی اشتقاق یافته از صورت هندواروپایی (*āp) به معنی آب، رود و نهر (Pokorny, ۱۹۵۹: I/۵۱). این جزء با ادغام در واژه بعدی ساخته شده است. جزء دوّم «مبار» همان انبار است، هرچند که در ظاهر حالت قلب «ن» به «م» دیده می‌شود؛ با این حال با نگاه به ریشه این واژه می‌توان حفظ حالت باستانی را نیز که به نظر بخشی از ساختار این زبان هست مشاهده نمود. انبار: از صورت فارسی میانه (hambār) به معنی پرکردن و گردآوردن آمده است (Mackenzie, ۱۹۷۱: ۷). که ریشه در صورت ایرانی باستان (hambāra) دارد. قابل قیاس با واژه اوستایی (hambar) به معنی گرد آوردن (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۹۴۱). و نیز هم‌ریشه با واژه سنسکریت (sambhār) به معنی جمع کردن (Monier-Williams, ۱۹۷۴: ۱۱۷۹). این صورت باستانی خود از دو جزء تشکیل شده است. جزء نخست (ham) پیشوند و جزء دوّم (bāra) از ریشه‌ی (bar) به معنی حمل کردن و در کل به معنی گردآوردن است.

(angušte pas kilīči): انگشت چهارم دست: انگشت چهارم دست. جزء نخست انگشت از صورت فارسی میانه (angust) که همان اجزای متحرک دست و پاست (Nyberg, ۱۹۷۴: ۱۰۴). قابل قیاس با صورت اوستایی (angušta) به معنی انگشت (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۱۳۰). نیز صورت سنسکریت (aṅguṣṭhá) به معنی انگشت شست (Mayrhofer, ۱۹۸۶-۲۰۰۱: I/۴۹). این واژه در دیگر زبان های ایرانی نیز

مانند: فارسی میانه تُرفانی (ngwst) نیز دیده می‌شود (Durkin-Meisterernst, ۲۰۰۴: ۴۸). همگی از ریشه (ang-) به معنی خماندن و کج کردن آمده‌اند. انگشت کیلیچی (angušte kīlīči) کوچک‌ترین انگشت دست است. (kīlīči) به احتمال زیاد گونه گویشی کهنی از واژه کوچک در زبان مورد بررسی بوده است و می‌تواند با واژگانی چون کوچولو، یا (kočīl) در برخی از گویش‌های فارس قابل قیاس باشد.

(owlæ): آبله: از صورت فارسی میانه (ābilag) و به همان معنی (Mackenzie, ۱۹۷۱: ۴). جزء نخست همان آب است، قابل قیاس با واژه (āp) در فارسی میانه، فارسی باستان و اوستایی (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/۱). هم‌ریشه با واژه سنسکریت (áp) و به همان معنی (Mayrhofer, ۱۹۸۶-۲۰۰۱: I/۸۱). همگی اشتقاق یافته از صورت هندواروپایی (*āp) به معنی آب، رود و نهر (Pokorny, ۱۹۵۹: ۱/۵۱). جزء دوّم «له» که بازمانده‌ای از (lag) فارسی میانه با حذف واج (g) به‌شمار می‌رود.

(bā:ū): بازو در فرهنگ‌ها و متون «باهو» آمده است که از صورت (bādu) مشتق شده است. لته‌های بلند کنار در و چهارچوب. تخته‌های دوسوی گرجین. از صورت فارسی میانه (bāzūk) و به همان معنی (Nyberg, ۱۹۷۴: ۴۶). قابل قیاس با واژه سنسکریت (bāhū) به معنی بازو و ساعد (Mayrhofer, ۱۹۸۶-۲۰۰۱: II/۲۲۳). صورت اوستایی این واژه نیز به صورت (bāzu-) است (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۳۸۰). صورت خوانش این واژه در گویش مورد نظر می‌تواند بازمانده‌ای از صورت سنسکریت یا هندوایرانی باشد.

(bārbarz): طویله و حصار گوسفند: همچنین به انبار مستراح‌های قدیمی گفته می‌شود. واژه از دو جزء «بار» بعلاوه «برز» تشکیل شده است. جزء نخست «بار» بازمانده‌ای از واژه «انبار» است. در برهان قاطع ذیل واژه «بار» آمده است: «انباری را گویند که برای قوت زراعت بر زمین کم‌زور ریزند» (برهان قاطع، ۱۳۴۲: ج ۱/۲۱۴). بنابراین جزء مورد نظر بازمانده‌ای از واژه‌ی «انبار» است؛ دارای اصل فارسی میانه (hambār) به معنی انبار

کردن (Mackenzie, ۱۹۷۱: ۴۰). که در اصل (ham) پیشوند و (bar) به معنی بردن و حمل کردن آمده است و همراه با پیشوند (ham) به معنی گرد آوردن است. جزء دوّم (barz) از صورت فارسی میانه (varz) به معنی کشت کردن و کشت و زرع آمده است (Nyberg, ۱۹۷۴: ۲۰۴). از ریشه (varz-) به معنی ورزیدن و کار کردن (Horn, ۱۸۹۳: ۱۹۷). صورت اوستایی این واژه (varəza-) و به همان معنی است (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۱۳۷۸).

(baǰ mordæ): پژمرده: ضعیف و درهم و کوچک. پژمرده هم می گویند. بجمردک (beǰmordok) نیمه خشک و زرد و ضعیف. مثال: فلانی بچه اش چقدر بجمردک است. جالب اینکه این واژه با توجه به استدلال هرن و هوبشمان صورت کهن واژه پژمرده است که در لهجه مذکور همچنان محفوظ مانده است (هرن؛ هوبشمان، ۱۳۹۳: ۱۱۹). پژمرده از دو جزء (patiš) پیشوند به علاوه ریشه (mar-) به معنی مردن آمده است (همان منبع).

(bōr): دسته، گرو: به نظر می رسد این واژه در اصل از واژگان و اصطلاحات چوپانی بوده است و منظور از آن یک دسته حیوان یا گوسفند باشد که سپس تر برای دیگر موارد نیز به کار رفته باشد که در این صورت می توان آن را از مصدر بردن از ریشه باستانی (bar-) که آن خود نیز از ریشه هند و اروپایی (bher)* به معنی بردن و حمل کردن است (Pokorny, ۱۹۵۹: ۱/۱۲۸). در نظر آورد. صورت سنسکریت (bhr) به معنی بردن و حمل کردن، اوستایی (bar-) به همان معنی (Bartholomae, ۱۹۰۴: ۹۳۳). همگی با این واژه مرتبط است.

(barjīn): خرمن کوب: کالسه مانند بدون چرخ که دنبال اسب می بستند و کسی توی آن می نشست و با چرخاندن آن به دور خرمن کار خرمن کوبی را انجام می داد. همان پرچین است؛ از صورت فارسی میانه (parzīn) که خود از صورت فارسی باستان (paričīnā)* آمده

است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۶۵۲/۲). جزء (pari) پیشوند است که به صورت «بر» درآمده است و (čīnā) از ریشه‌ی (čī-) یا (kay-) به معنی چیدن و روی هم گذاشتن است.

(barxušk): درختی که نیمی از آن خشک شده باشد: جزء نخست «بار» در مفهوم محصول است از صورت فارسی‌میانه (bār) از ریشه‌ی (bar-) به معنی بردن و حمل کردن (Horn, ۱۸۹۳: ۱۵۶). جزء دوّم «خشک» از صورت فارسی‌میانه (hušk) و به همان معنی (۱۹۴: ۲۰۰۴: Durkin-Meisterernst). اوستایی و نیز فارسی‌باستان (huška-) به معنی خشک (Brandenstein, & Mayrhofer, ۱۹۶۴: ۱۴۹). که در فارسی‌نو به صورت «خشک» درآمده است.

(būr): طلایی، سرخ و قهوه‌ای: این رنگ پیشینه‌ای بسیار کهن دارد که ردّ آن را تا دوران هند و اروپایی می‌توان پی گرفت. این واژه در فارسی میانه به صورت (bōr) «اسب کهر، قهوه ای مایل به سرخ» (MacKenzi, ۱۹۷۱: ۱۹). و (babrag) «سگ آبی، بَر» (همان: ۱۶). دیده می‌شود. انگلیسی نو (NE: brown) در یونانی (Grk: phrūnos) وزغ (موجود قهوه ای)، میتانی (Mitanni: papru) به معنی اسب قهوه ای؛ همچنین در زبان سنسکریت (Skt: babhrú) قهوه ای مایل به قرمز، سگ آبی و در زبان لیتوانیایی Lith (béras) اسب کهر و نیز در زبان‌های ژرمنی به معنی رنگ قهوه ای (انگلیسی brown) و حیوان مشهور 'bear' خرس که در زبان یونانی به معنی وزغ آمده است و در سنسکریت و اوستایی سگ آبی (مانند bear در انگلیسی که اشاره به رنگ حیوان دارد) دیده می‌شود، در زبان میتانی اسب با رنگ قهوه ای و در لیتوانیایی اسب کهر (Mallory; Adams, ۲۰۰۶: ۳۳۴).

(bū kan): طویله: اتاق یا سازه‌هایی که در قدیم بدون مصالح ساختمانی در زیرزمین‌ها یا در طبیعت حفر می‌شده برای نگه داری چهارپایان. به احتمال زیاد از دو جزء «بو» به علاوه «کن» تشکیل شده باشد؛ که در این صورت جزء نخست می‌تواند مخففی از واژه «بوم» به

معنی زمین باشد، قیاس شود با واژه «بومهن» به معنی زمین لرزه، از صورت فارسی میانه (būm) به معنی زمین (۲۰: Mackenzie, ۱۹۷۱). اوستایی (būmī) و نیز فارسی باستان (būmi) به همان معانی (Brandenstein, & Mayrhofer, ۱۹۶۴: ۱۱۱). هم‌ریشه با سنسکریت (bhūmi) به معنی بوم و سرزمین (۷۶۰: Monier-Williams, ۱۹۷۴). جزء دوم از مصدر «کندن» آمده است. فارسی میانه (kandan) و به همان معنی (Mackenzie, ۱۹۷۱: ۴۹). از ریشه‌ی (kan-)، نیز در اوستایی به همین صورت (۴۳۷: Bartholomae, ۱۹۰۴).

۳- نتیجه گیری: در این جستار تعدادی از واژگان گویش یزدی مورد تحلیل ریشه‌شناختی قرار گرفت. واژگانی که پیشینه آن‌ها را می‌توان تا دوران هند و ایرانی و حتی دوران هند و اروپایی پی‌گیری کرد. برخی از واژگان هنوز به گونه‌ای توسط گویشوران به کار برده می‌شوند که روزگاری از سوی نیاکان باستانی‌شان بر زبان جاری می‌شده است. بی‌تردید این دست از واژگان به‌مانند گنجینه‌ای فرهنگی به‌شمار می‌روند که صیانت از آن‌ها بر عهده تمامی هم‌میهنان در گوشه و کنار این مرز و بوم است. سرزمین یزد نیز به‌مانند بیابان اسرارآمیزش دربردارنده چنین گنجینه ارزشمندی است که گوشه‌ای از آن در برابر دیدگان خواننده گذشت. ضمناً پیشینه بسیاری از واژگان یزدی، مانند: آسر (āssar): آستر، اسخ (issax): استخر، اُسا (ossa): استاد، آیاره (ayāræ) آکله (ākelæ): جذام، اِسبَل (esbol): طحال و غیره را می‌توان تا دوران هند و ایرانی و حتی دوران هند و اروپایی پی‌گیری کرد که گویشوران یزدی هنوز هم برخی از این واژگان را به کار می‌برند.

کتاب‌نامه

الف- منابع فارسی

- ارانسکی، یوسیف. م. (۱۳۷۸). *زبان های ایرانی*. ترجمه علی اشرف صادقی. تهران: سخن.
- افشار، ایرج (۱۳۶۸). *واژه‌نامه یزدی*. تنظیم و آوانویسی از محمدرضا محمدی. تهران: فرهنگ ایران زمین.
- بهار، مهرداد (۱۳۴۵). *واژه‌نامه بندهشن*. چاپ اول. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تفضلی، احمد (۱۳۴۸). *واژه‌نامه مینوی خرد*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

جلیلیان، شهران (۱۳۸۸). *شهرستان‌های ایرانشهر*. با آوانویسی توجیح دریایی. تهران: توس.
حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. دوره ۵ جلدی. چاپ اول. تهران:
فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حق شناس، علی محمد (۱۳۷۶). *آواشناسی*. تهران: آگاه.

لکوک، پیر (۱۳۸۷). *گویشهای مرکزی ایران*. در راهنمای زبان های ایرانی. ویراسته رودریگر اشمیت. زیر
نظر حسن رضایی باغبیدی. چ ۲، تهران: ققنوس.

مزدآپور، کتابون (۱۳۷۴). *واژه‌نامه گویش بهدینان شهریزد*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
فرهنگی.

مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۷۴). *ساخت آوایی زبان*. مشهد: دانشگاه فردوسی.

هرن، پاول؛ هوبشمان، هاینریش (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی*. ترجمه جلال خالقی مطلق. تهران:
مهرا فروز.

نشریه:

مسرت، حسین (۱۳۸۴). «*واژه‌ها و لهجه های یزدی*». نامه پارسی. سال ۱۰ شماره ۳۸.

ب- منابع انگلیسی

Bailey H.W. (۱۹۷۹). *Dictionary of Khotan Saka*. Cambridge: Cambridge

University Press.

Bartholomae, Ch. (۱۹۰۴). *Altiranisches wörterbuch*. strassburg: karl j.Trübner.

Brandenstein, W. & Mayrhofer, M. (۱۹۶۴), *Handbuch des Altpersischen*.

Wiesbaden: Otto Harrowitz

Durkin-Meisterernst, D. (۲۰۰۴). *Dictionary of Manichaean Middle Persian and*

partian. Belgium: Brepols

Henning, W.B. (۱۹۳۷). "A List of Middle Persian and Parthian Words" in:

BSOS. pp. ۷۹-۹۲

Horn, P., (۱۸۹۳). *Grundriß der neupersischen Etymologie*, Strassburg: Nachdruck

Hildesheim

Kent R.G. (۱۹۵۳). *Old Persian, Grammar Text Lexicon*. New Haven:

American Oriental Society.

- Mackenzie, D.N. (۱۹۷۱). *A concise Pahlavi Dictionary*, Oxford: Oxford University Press.
- Mallory J.P. , Adams D.Q. (۲۰۰۶). *The Oxford Introduction to ProtoIndoEuropean and the Proto-Indo-European World*. Oxford: Oxford University Press.
- Mayrhofer M. (۱۹۸۶- ۲۰۰۱). *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*. Band I, II, III. Heidelberg: Carl Winter Universitätsverlag.
- Monier-Williams, Monier. (۱۹۷۴). *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford, Oxford Clarendon Press.
- Nyberg, H.S. (۱۹۷۴). *A Manual of Pahlavi*, ۲ Vol. Glossary: Wiesbaden
- Pokorny J. (۱۹۵۹). *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*. ۳ vols. Bern-Stuttgart: Francke.
- Skeat, W. (۱۹۶۸). *An Etymological Dictionary of the English Language*. Oxford: Oxford University